

سومین سخنِ سردبیر

دانشجویان سخنی داشتند در باب اصطلاحاتی که به تکرار در مقالات رؤیت می کنند و نمی فهمند. در کلاس درسی که برای روشنایی بخشیدن به چستی ادبیات تطبیقی حضور یافتیم، نکته هایی را از آن ها شنیدم:

چرا از مواضع رویکرد آمریکایی و فرانسوی در ادبیات تطبیقی در برخی مقالات به شکل منجمد و نه جاری به تکرار نام برده می شود آن هم با وجود گذر زمان و آمیختگی رویکرد ها در افق های تازه این نوع مطالعات؟ آیا این دو رویکرد در دو جبهه متخاصم در برابر یکدیگر صف آرایی کرده اند و از موضع خود کوتاه نمی آیند تا به شکلی منجمد در تاریخ با دو عنوان آمریکایی و فرانسوی عرض اندام کنند؟ و دیگر این که تفاوت میان نقد ادبی و ادبیات تطبیقی در کجاست؟ و آیا الزامی وجود دارد که یک سوی مطالعات ادبیات تطبیقی، ادبیات ملی باشد؟ و آخر این که لازم است مطالعات ادبیات تطبیقی را با توجه به زبان پژوهشگر تقسیم بندی کنیم و ادبیات تطبیقی عرب، فرانسه و انگلیسی را چون شاخه های مجزا در نظر آوریم؟

طرح مطالعات بدیع در قالب مقالات، موضوع مجله پژوهش های ادبیات تطبیقی را مقاله به مقاله قوام می بخشند. موضوع ادبیات تطبیقی به سبب نوپا بودن نسبت به دیگر مطالعات ادبی، نیازمند اهتمام بیشتری از سوی مولفان و پژوهشگران است تا با ارائه پژوهش های بدیع خود بر این مهم بکوشند و تعریف به روز و مترقی این نوع مطالعات را شکل دهند. و اما پاسخ هایی را نه در مقام سردبیر بل در مقام یکی از مولفان مطالعات ادبیات تطبیقی، در آن کلاس درس، برای دانشجویان مطرح کرده ام که در اینجا به طور موجز به آن ها اشاره می کنم:



- رویکردهای آمریکایی و فرانسوی در حال حاضر در هم آمیخته اند و اشاره به آن ها حتی ممکن است خواننده خارجی مقالات را با پرسشی اساسی در مورد چستی این رویکردها مواجه کند. چرا که این گرایشات دیگر به تاریخ پیوسته است و مرزی میان آن دو نیست.
- و در باب مرز میان ادبیات تطبیقی و نقد ادبی، می توان گفت که ادبیات تطبیقی رو به سوی پدیداری و توسعه دارد و نقد ادبی رو به سوی چگونگی و کیفیت. در برخی موارد مرز میان این دو کمرنگ می شود و در صورت اصرار بر تمیز دادن این از آن که البته هیچ الزامی هم برقرار نیست، می توان چنین در نظر آورد که ادبیات تطبیقی پی گیری ایده های خلاقه در ادبیات و هنرهاست نه انطباق و تحلیل نظریه های ادبی در ادبیات.
- نکته دیگر بحث الزام به حضور ادبیات ملی در یک سوی مطالعات به سان مرزی میان ما و دیگری در مطالعات داخلی است. باید گفت که این مرز همیشه وجود دارد. می تواند ادبیات ملی مثلا در مطالعه ای از جنس تاثیرات متقابل ادبیات فرانسه و ایران باشد که حضور ادبیات ملی به طور مشخص در موضوع مطالعه است و هم می تواند ادبیات ملی حضوری انتزاعی داشته باشد، آن هنگام که مطالعه تطبیقی را مولفی اینجایی بر کار دو اثر از ادبیات فرانسه دنبال می کند. در این حالت، مرز به جای حضور در موضوع، در ذهن مولف اینجایی جای دارد.
- و آخر این که همان طور که می دانید ادبیات تطبیقی علمی است با رویکرد معرفتی که چون دیگر علوم انسانی دغدغه شناخت به طور عام را دارد و همان گونه که مثلا علم زبانشناسی را نمی توان به زبان های مختلف افراز کرد و متخصصان امور را قسم قسم، ادبیات تطبیقی را هم نمی توان این گونه در نظر آورد. شرط لازم برای متخصصان و پژوهشگران ادبیات تطبیقی دانستن زبان ادبیات جهان نیست و اما شروط کافی دیگری را هم می توان برای ایشان در نظر آورد و آن اشراف بر زبان آثار مورد مطالعه است.